



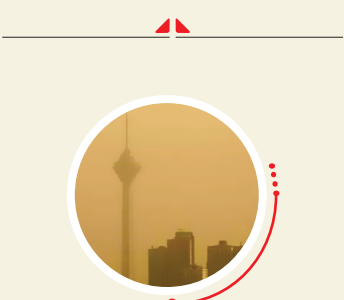
خانواده‌های زندانیان هم هدف قرار گرفتند

روز دوشنبه دوم تیرماه، اسرائیل در جریان حمله به تهران، بخش‌هایی از زندان اوین را مورد اصابت پرتابه‌های خود قرار داد و بخشی از این زندان تخریب شد. در اثر این حمله، شماری از کارکنان و مسئولان زندان اوین و دادسرای ناحیه ۳۳ تهران، همچنین خانواده‌های برخی زندانیان که برای ملاقات به ندامتگاه مراجعه کرده بودند به شهادت رسیدند و تعدادی از زندانیان نیز دچار جراحات شدند. عباس مسجدی، رئیس سازمان پزشکی قانونی کشور پس از عیادت از مجروحان اقدام تروریستی رژیم صهیونیستی در زندان اوین، درباره وضعیت مجروحان این اقدام تروریستی گفت: «بخش اعظم مجروحان، پس از دریافت خدمات درمانی ترخیص شدند و مابقی آنها در آستانه ترخیص هستند. متأسفانه تعداد قابل‌توجهی از مجروحان را افراد عادی و مراجعان غیرنظامی تشکیل می‌دادند، چراکه در زمان حمله، خانواده زندانیان برای ملاقات با آنها مراجعه کرده بودند.»



شهادت چند مددکار اجتماعی

رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران از شهادت تعدادی از مددکاران اجتماعی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی که در حال خدمت به مردم بودند، بعد از حمله اسرائیل به زندان اوین خبر داد. در متن این پیام آمده است: «این در حالی است که مددکاران اجتماعی بر مبنای اصول اساسی و منشور و بیانیه اخلاقی حرفه در هر سازمانی، به هر گروه هدفی به ارائه خدمت مشغول هستند، بر مبنای اصل پذیرش اقدام می‌کنند و برای آنان نوع مشکل، تفاوت‌های فرهنگی، قومی و... مانع ارائه خدمت نخواهد بود، چراکه در جهت تحقق مأموریت‌های حرفه‌ای خود، آنچه برای مددکاران اجتماعی مهم است، تلاش حداکثری برای کمک به افراد و خانواده‌های آنان و جامعه است تا بهترین راه‌ها را برای حل مشکلات‌شان انتخاب کنند.»



منشأ ریزگردهای تهران

دبیر ستاد ملی سیاست‌گذاری و هماهنگی مدیریت پدیده گردوغبار گفته است که منطقه نظراباد مابین استان قزوین و البرز منشأ اصلی ریزگردهای روز گذشته در تهران و البرز بود. بهزاد رایگانی در این باره گفت: «در ناحیه نظراباد بین استان قزوین و البرز، نقطه‌ای وجود دارد که تا قبل از دهه ۸۰ این اتفاق است که در اراضی پایین‌دست تالاب‌های اله‌آباد و صالحیه رخ داده است. مطابق نقشه‌ها، رویداد دیروز نیز از این ناحیه که وسعت آن نزدیک به ۷۰۰ هکتار است، شروع شد و به دو کلانشهر کرج و تهران رسید.»

میلمان، کمد‌ها، سقف، همه بر سر هم افتاده‌اند؛ قابلمه‌های مچاله‌شده در آشپزخانه روی‌هم‌ریخته بودند، تمام بشقاب‌ها شکسته و انگار این آشپزخانه از همان اول همین بوده؛ مخروبه‌ای بدون پیچیدن بوی غذا در آن. میثم می‌گوید، بی‌با برویم خانه خواهیم: «این مبل‌ها را خودم برای خواهرم خریدم.» مبل‌های آبی‌ای که تکه‌پواره روی زمین در میان آوارها و شیشه‌های خردشده، دیگر نمایی به خانه نمی‌دهند.

کوچه مسجد پر از خانه مسکونی بود؛ چند واحد از ۱۲۰ واحد مسکونی که محمدصادق معتمدیان، استاندار تهران گفته است بعد از حمله‌های اسرائیل به تهران تخریب شده‌اند. به گفته او، بیش از ۱۲۰ واحد مسکونی به‌طور کامل تخریب و بیش از ۵۰۰ واحد دیگر دچار خسارت جدی شده‌اند. معتمدیان این را هم گفته است که بخشی از زیرساخت‌های عمومی استان به‌ویژه شهر تهران در حوزه آب، برق‌ف گاز و حتی یک مرکز درمانی در پایتخت مورد حمله دشمن قرار گرفت.

کشته‌شدگان این کوچه هم حالا جزو آمار شهدا شده‌اند؛ وزارت بهداشت دیروز اعلام کرده در پی حملات اسرائیل، ۴ هزار و ۸۷۰ نفر مجروح و ۶۲۷ نفر شهید شده‌اند. به گفته حسین کرمانپور، رئیس مرکز اطلاع‌رسانی وزارت بهداشت، تهران و کرمانشاه بیشترین مجروح و شهید را به خود اختصاص داده‌اند. استان‌های خوزستان، لرستان، اصفهان، مرکزی، آذربایجان شرقی، همدان، زنجان و گیلان هم در رتبه سوم تا دهم از نظر آمار مجروحان و شهدا قرار می‌گیرند. به گفته حسین کرمانپور، ۸۶/۱ درصد شهدا در محل حادثه جان داده و فقط ۱۳/۹ درصد در ورود بیمارستان شهید شده‌اند که نشان از عمق تخریب و آوار و آتش است.

دیگر آمارهایی که او اعلام کرده، از این قرار است:

■ **بستری موجود:** ۹۷۱ ■ **درمان / ترخیص:** ۳۴۳۶ ■ **درمان در محل:** ۲۵۵ ■ **شهید:** ۶۱۰ ■ **تعداد اعمال جراحی:** ۶۸۷ ■ **کادر درمانی و بهداشتی آسیب‌دیده:** ۲۵ (مصدوم: ۲۰، شهید: ۵) ■ **آمبولانس آسیب‌دیده:** ۹ ■ **بیمارستان آسیب‌دیده:** ۷ ■ **واحدهای بهداشتی آسیب‌دیده:** ۴ ■ **پایگاه اورژانس آسیب‌دیده:** ۶ ■ **تعداد مصدوم خانم:** ۱۸۵ ■ **تعداد مصدومان کمتر از ۲۰ سال:** ۶۵ (کوچک‌ترین ۳ ساله) ■ **تعداد شهدای خانم:** ۴۹ (۲۱ مادر باردار در تهران و اصفهان) ■ **تعداد شهدای کودک:** ۱۳ (کوچک‌ترین ۲ ماهه)

«آخر هم از دستمان فرار کرد.» ۴۸ ساعت اول مأموران امنیتی آنها را به محدوده خانه‌ها نمی‌دادند، اما بالاخره اجازه دادند داخل خانه بروند. سحر و دوستانش برای پیدا شدن دو گربه‌اش غذا و آب می‌گذاشتند و نزدیک یک‌هفته بعد یکی از گربه‌هایش راه‌مسایه‌ها دیدند و با او تماس گرفتند.

او برای پیدا کردن گربه‌اش و برداشتن اسناد و مدارک‌شان به خانه می‌رود اما باز هم با ممنوعیت ورود مواجه می‌شود. آن روز متوجه می‌شود که یکی از لوله‌های آب خانه‌هم ترکیده و خانه را آب برداشته است. ۲۴ ساعت آب وارد خانه‌ای شد که از انفجار پایین نیامده بود، اما حالا سقف همه طبقاتش ریخته است. درنهایت رفتگری که کوچه را تمیز می‌کرد، شیر فلکه آب را می‌بندد: «سیم‌های برق اینجا را هم وصل کرده بودند و اویزان بود و آب هم به راه خودش می‌رفت. نمی‌دانم آن نیروی خدمات شهرداری با چه جرأتی رفت آنجا و شیر فلکه را بست؟ هیچ‌کس هم به او کمک نکرد. ما به آتش‌نشانی زنگ زدیم و گفتیم یک لوله در طبقه چهارم ترکیده است و کف طبقه سوم، ۱۵ سانتی متر آب ایستاده است. اما آتش‌نشانی گفت ما برای تخلیه آب زیر ۳۰ سانتی متر به محل نمی‌آییم؛ چون اگر ۱۵ سانتی متر آب برود داخل سازه چیزی نمی‌شود، ولی الان سقف همه خانه‌ها ریخته است.»

از روزی که خانه خراب شد، کسی نیامد به سحر، مادرش و دیگر ساکنان آن خانه بگوید شما الان کجا می‌مانید: «من در جنگ قبلی سن کمی داشتم اما یاد می‌آید که به او آراگان جنگی در مدارس، مساجد و هتل‌ها اسکان می‌دادند، اما این‌بار نه آژیر زدند و نه سرنه‌ای درست کردند. سهماء بود که حقوق بیکاری من را نداده بودند، حقوق بازنشستگی مادرم را هم نداده بودند.» به سحر گفتند ماشین‌اش اسقاطی شده و برای بیمه بدنه نیاز به صورتجلسه پلیس راهور دارد. او بارها با پلیس ۱۱۰ تماس گرفته و در نهایت نماینده بنیاد مسکن و پلیس ۱۱۰ با هم از راه می‌رسند. او به سوالات هر دوی آنها جواب می‌دهد و این مسئله بسیار سخت بوده است. بنیاد مسکن تلاش داشته او را به اداره بکشاند و او از ناماینده بنیاد مسکن خواسته همانجا بماند و همه مدارک را به او نشان می‌دهد. پلیس به سحر می‌گوید، از صبح آن روز دهمین ماشینی است که او برای صورتجلسه زیر آوار ماندنش به محل حادثه رفته است: «پلیس به من گفت یکی از صاحبان خودرو با بیمه بدنه تماس گرفته و به او گفتند، ماشینی که بر اثر جنگ تخریب شده به آنها ارتباطی ندارد و دولت باید هزینه آن را بدهد.» پلیس به او می‌گوید وقت‌اش را تلف نکنند و دنبال بیمه نباشد. ستاد بحران هم تمام خسارت‌های خانه و ماشین آنها را ثبت کرده و در جواب سحر که پرسیده چه کار باید بکنند، می‌گوید: «من مسئول ثبت خساراتم. باید مراجعه و پیگیری کنید.» سحر می‌گوید هیچ‌رسیدی به آنها داده نشده و اجازه عکس گرفتن از فرم‌ها را هم به آنها ندادند: «نمانید، بنیاد مسکن به ما گفت با ما تماس می‌گیرند اما شماره‌ای که بتوانیم ما با آنها تماس بگیریم در اختیارمان نگذاشتند.»

می‌گردند که هنوز از زیر آوار بیرون نیامده‌اند.»

یکی از رانندگان تاکسی‌های خطی سیدخندان که چندساعت بعد از انفجار، منطقه منفجرشده را از نزدیک دیده به «هم‌میهن» می‌گوید: «یکی از همکاران ما آن شب ساعت سه‌ونیم صبح - نیمه‌شب - زیر پل سیدخندان در ماشین دراز کشیده بوده تا ساعت چهار مسافر بیرد. تازه چشم‌هایش گرم می‌شود که صدای انفجار می‌شنود و از جا کنده می‌شود. می‌رود از نزدیک ببیند چه خبر است که می‌بیند چنان شعله ای سر به آسمان گذاشته که حتی در جنگ ایران و عراق هم در جبهه‌ها ندیده بوده. من چون تاکسی دارم بسیاری از نقاط شهر را در دوهفته گذشته دیدم که در انفجار می‌سوختند یا ویرانه‌ای از آن‌ها مانده بود. دلم برای این شهر و مردمانش می‌سوزد.»

▼ خانه ترکش خورده، خانه خراب‌شده

در میانه کوچه منهدم‌شده خیابان شریعتی که دیگر خانه‌ای در آن سالم نمانده، ساختمانی است که یک روز آرایشگاه بود، یک دفتر کار داشت و چند اتاق برای زندگی. خانه‌ای که زیر بار یک‌بمب فروریخت و فقط یادها در آن مانده.

علی که دفتر کارش در این ساختمان بوده، میثم پسر نوجوانی را نشان می‌دهد که پدر و مادرش صاحب کل ساختمان بودند و حالا انفجار تمام آن را تخریب کرده. او که همراه خانواده ۱۰ نفره اش چندروز پیش این ساختمان را ترک و به شهری دیگر رفته بودند، از دیروز برگشته‌اند تا ببینند می‌شود چیزی از دل این سنگ‌ها و آجرها بیرون کشید. ماشین‌شان جلوی ساختمان پارک بوده، زیر آوار له‌شده و محله هنوز نفهمیده دقیقاً چه بر سرشان آمده: «به ما زنگ زدند که ببایید به خانه‌تان ترکش خورده. ما آمدم و دیدیم دیگر چیزی از خانه تقریباً نمانده. یک اسکلت و راه‌پله‌هایی که می‌شود هنوز از آن بالا رفت.» میثم که سر تا پایش خاکی است، می‌گوید بیا خودت از نزدیک ببین چه بلایی بر سر ساختمان‌مان آمده. ساختمانی چهارطبقه و تودرتو، از آن خانه‌های قدیمی محله سیدخندان. آوار خانه زیر پا لق‌لق می‌کرد. طبقه همکف خانه آرایشگاه زنانه‌ای که الان شیشه‌های، صندلی‌ها، ششوارها و لوازم آرایش‌اش با خاک پوشانده شده، روزی برویایی برای خودش داشته. آرایشگاهی که مادر میثم چندماه پیش راه انداخته بود تا دست دخترش را که در همان ساختمان زندگی می‌کرده، بند کند.

سحر نیاز به بخیه، تخلیه شیشه و جراحی داشت: «من در

داشتم می‌رفتم، بر خی از مردم شعار می‌دادند و مأموران امنیتی هم تیر هوایی می‌زدند.» آنها به اورژانس بیمارستان مه‌راد می‌رسند و سحر به اتاق جراحی سریالی اورژانس منتقل می‌شود. مادرش را هم به اتاق دیگری می‌برند.

سحر نیاز به بخیه، تخلیه شیشه و جراحی داشت: «من در حال بخیه خوردن بودم که آدم‌های بدحال از زیر آوار به بیمارستان رسیدند. اورژانس با دیدن ما شوکه شد. آنها فقط صدای انفجار را شنیده بودند.» شیشه‌ها را از بدن سحر خارج کردند و پایش هشت بخیه و روی سینه چپ‌اش چهار بخیه خورده بود. پای چپ او هم خراشی ۱۰ سانتی‌متری داشته است. سر او تمام بدنش را سی‌تی اسکن چندروز خونریزی داشته است. سر او تمام بدنش را سی‌تی اسکن و رادیولوژی کردند که شیشه در جایی پنهان نمانده باشد یا به ره او آسیبی نرسانده باشد. قند مادرش هم ۲۰۰ بوده، اما بر اثر حادثه بسیار شوکه شده بود.

یکی از پرستارانی که کارهای مربوط به بی‌حسی سحر را انجام می‌داد دستانش می‌لرزید و گریه می‌کرد و سحر از او می‌پرسد، چه اتفاقی افتاده: «زن و بچه ۹ ماهه من در خیابان سبلان هستند، آنجا را هم زدند؟» سحر از او خواسته با همسرش تماس بگیرد اما پرستار به او می‌گوید، همسرش جواب نمی‌دهد و همان موقع دوباره با او تماس گرفت و گفت، همسرش «ضجه» می‌زند: «می‌گفت من امشب باید شیفت باشم و در بیمارستان بمانم. حال همسرم خوب نیست.» سحر می‌گوید شیشه‌ای بزرگ را از پای او درآوردند که باعث شده عصب‌اش آسیب ببیند اما پاره نشده و نیاز به زمان طولانی برای ترمیم دارد.

موج انفجار باعث آسیب به خانه‌های پشت آنها هم شده بود. در ساختمان سحر و مادرش که چهار طبقه است، هیچ‌کس جز آنها ساکن نبوده است. بقیه ساکنان در روزها و ساعت‌های پیش از سانحه خانه‌هایشان را ترک کرده بودند. بیشترین آسیب را خانه سحر و مادرش دیده، چون در طبقه همکف و به مسوازت جایی بوده که انفجار در آن رخ داده است. در طبقات بالایی، شیشه‌ها شکسته و قاب پنجره به داخل خانه پرتاب شده بود و سحر می‌گوید: «اگر خانه بودند، ممکن بود خرده‌شیشه‌ها در بدن‌هایشان فرو برود.» در حال حاضر سحر، مادرش و خاله او در خانه یکی از دوستانش در لواسان زندگی می‌کنند.

▼ بی‌نشانی از زندگی

روی دیوار فروریخته خانه، ستاد بحران و وزارت مسکن یک کاغذ زده و نوشته بودند: «مالک محترم آمدم حضور نداشتید، با این شماره تماس بگیرید.» همه همسایه‌ها قرار گذاشتند و به آنجا رفتند. آنها به ستاد بحران گفتند الان در محل هستند و خواهند برای بازدید بیایند. همان روز بود که یکی از گربه‌های گمشده‌اش را زیر کابینت‌های تخریب‌شده دیده اما اقتدر ترسیده بود که بیرون نیامد:

سینده‌ام دخترانی که در این خوابگاه بودند، زخمی شده‌اند اما زخم‌شان آنقدر زیاد بوده که احتمالاً زنده نمانده باشند: «ساکنان محله همان شب دختری را دیده بودند که با صورتی زخمی در کوچه می‌دوید.»

▼ مثل حفره‌ای در یک محله

در کوچه‌ای منهدم‌شده بالای پل سیدخندان، در خیابان شریعتی حالا فقط صدای خاک است که روی خاک می‌نشیند. کوچه‌ای در خیابان شریعتی که حالا برای آواربرداری دور تا دورش را پارچه کشیده‌اند تا دو جرثقیل بزرگ سنگ و آهن‌ها را از روی خانه‌های خراب‌شده بردارند؛ سه‌شب از بمباران گذشته، اما بوی آوار و گوگرد هنوز در هوا مانده؛ همان جایی که ساکنان زنده‌مانده‌اش می‌گویند، سه دختر در خوابگاه دخترانه‌اش جان باختنند.

نیروهای امداد، پلیس و تیم‌های آواربرداری حالا سر کوچه‌اند. اما آن چیزی که رفته، فقط چند دیوار و سقف نیست و این کوچه مثل حفره‌ای در این محله شده؛ ساکنان کوچه کناری می‌گویند، بچه پنج‌ساله‌ای را هم دیده‌اند که از زیر آوار بیرون می‌کشیدند.

مغازه‌دارهای ۲۰۰ متر پایین‌تر از کوچه مسجد، هنوز خرده‌شیشه‌های شب انفجار را جمع می‌کنند. یک مغازه لوازم‌التحریری قدیمی از موج انفجار، تمام پنجره‌هایش شکسته. مرد صاحب مغازه با دستمالی در دست، ویتترین‌ها را تمیز می‌کرد که خودکارها، مدادها و دفترهایی را که سالم مانده بودند را دوباره بچیند و بعد شیشه‌فروش محله را ببورد که شیشه نو بیاندازد: «ساعت سه و ۴۰ دقیقه صبح به کوچه روبه‌رویی حمله شد. من نمی‌دانستم دقیقاً کجای سیدخندان را زده‌اند، صبح زود خودم را به اینجا رساندم که دیدم دقیقاً سر کوچه روبه‌رویی بوده و تمام شیشه‌های مغازه و این مغازه‌هایی که می‌بینید، شکسته است.»

شیشه‌های یک مغازه دیگر ۱۰ متر پایین‌تر از کوچه مسجد هم آسیب دیده؛ صاحب آن می‌گوید آنقدر انفجار در اینجا سنگین بوده که تا شعاع تقریباً یک‌کیلومتری آسیب دیده: «داخل این کوچه خوابگاه‌هی دخترانه بود که شنیده‌ام سه نفر از دختری که آن شب در خوابگاه خوابیده بودند، کشته شده‌اند. کسانی که در این کوچه زندگی می‌کردند و آن شب انفجار در خانه بودند این‌ها را به من گفتند. می‌دانم هنوز عده‌ای دنبال عزیزان‌شان

است. فریادهای مادرش که می‌گفت «آتش، آتش» به آسمان می‌رسد: «من مدام رن پایم را فشار می‌دادم و مادرم را هم گرفته

بودم.» دومرد از دیوار خانه بالا می‌آیند و با فریادی می‌پرسند: «کسی در این خانه هست؟» و سحر و مادرش فریاد می‌زنند «کمک، کمک، ما اینجاایم.» اما صدایشان را نمی‌شنوند. سحر کمی پیش‌تر سرطان را پشت‌سرگذاشته، سرطان پستان و تخمدان و نباید وزن سنگین را بلند کند. اما مجبور می‌شود از روی آوار مبل‌ها با پای زخمی بیرد و فریادش را بلندتر کند که صدایش را بشنوند و برای کمک بیایند: «آنها به من می‌گفتند بیرون بیایید، الان آنجا آتش می‌گیرد و من التماس می‌کردم که به کمک‌مان بیایند. من نمی‌توانستم مادرم را به تنهایی از آنجا ببرم.» آن‌دو از روی دیوار به داخل خانه می‌پرند. درِ کوچکی که سال‌ها بود از آن استفاده نمی‌کردند، شیشه‌هایش شکسته بود و قاب فلزی پایین در از جا کنده شده بود. بالاخره سحر و مادرش از آن در خارج می‌شوند و به حیاط می‌رسند.

▼ مادرم پشت دیوار است

پس از آن بود که مأموران امنیتی آمدند و دیدند خانه بغلی آتش گرفته و زبانه‌هایش به خانه آنها هم می‌رسد. همه از او می‌خواستند از خانه دور شود و برود، اما سحر فریاد می‌زد: «مادرم پشت دیوار است.» مأموران از او خواستند به سمت ته کوچه برود و گفتند، آتش‌نشان‌ها می‌آیند و مادرش را نجات می‌دهند. او قبول نکرده و در همین حین یکی از آنها یک ملافه بسیار کثیف را از روی زمین برمی‌دارد و به سمت سحر می‌گیرد و از او می‌خواهد خودش را بپوشاند: «نمی‌گذاشتند مردم به کمک من بیایند، آنها را عقب نگه داشته بودند و آنها مدام می‌گفتند روی لباس‌هایش پر از خون است. ببینید کجایش خونریزی دارد.» آنها به سحر می‌گویند، برود و قول می‌دهند که مادرش را نجات دهند. اما سحر می‌بیند که کسی آن سوی دیوار نمی‌رود و همه دارند پشت‌سر او می‌آیند. سحر در کوچه می‌ایستد و شروع به جیغ‌زدن می‌کند: «تا مادرم را از آن طرف دیوار نیاورید، من هیچ قبرستانی نمی‌روم. غیرت شما همین است که مرا بپوشانید؟» از سحر و مادرش خواستند پیاده تا ته کوچه بروند. آنها را به ساختمان اداره بازنشستگی شرکت نفت می‌برد تا نیروهای امدادی برسند. آنجا بودند که زنی ناگهان می‌بیند، جسمی در سینه سحر فرو رفته است: «این چیه؟ شیشه در قلیت رفته است؟ من تا آن زمان آن را ندیده بودم.» بالایی سینه چپ سحر شکافته بود و خون تمام لباسش را گرفته بود. زنی که این صحنه را دیده، چنان شوک شد که خون دماغ شد و از آنجا رفت. بالاخره اورژانس از راه می‌رسد و شیشه را از پای سحر بیرون می‌کشد: «دست‌های پسری که مأمور اورژانس بود، می‌لرزید، یک گاز روی پای من گذاشت و خواست آن را فشار دهم و گفت اگر کسی را دارم بگویم، بیاید و همراهش به بیمارستان بروم.» همسر سابق سحر که پس از انفجار با او تماس گرفته بود، به آنها می‌رسد و او و مادرش را به بیمارستان مه‌راد می‌برد: «زمانی که